

(آشنایی با اقتصاددانان معروف جهان)

گفت و گوی مایکل پارکین با «رابرت بارو»

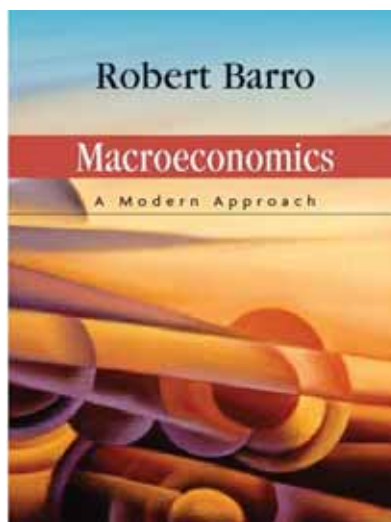
مترجم: جعفر خیرخواهان



رابرت جی بارو^۱ استاد اقتصاد در دانشگاه هاروارد و همکار ارشد موسسه هوور دانشگاه استنفورد است. او در سال ۱۹۴۴ در شهر نیویورک به دنیا آمد و مدرک کارشناسی در فیزیک را از موسسه فن آوری کالیفرنیا و دکتری اقتصاد را از هاروارد دریافت کرد. پروفیسور بارو یکی از سرشناس ترین اقتصاددانان جهان است و در هر جنبه‌ای از اقتصاد کلان پژوهش‌هایی انجام داده است اما تمرکز پژوهشی او در سالهای اخیر بر رشد اقتصادی و تعامل اقتصاد و دین بوده است. وی در حال حاضر سرگرم بررسی فجایع نادر- مثل جنگ‌های جهانی،

1 - Robert J. Barro

بحران‌های بزرگ اقتصادی، بیماری‌های اپیدمی‌ک و بلایای طبیعی - بر بازارهای سهام و سایر بازارهای دارایی است. علاوه بر بسیاری کتب و مقالات عالمانه‌ای که نوشته است دو کتاب «تکلیف را روشن کنیم: بازارها و انتخاب‌ها در جامعه آزاد» (انتشارات MIT، ۱۹۹۶) و «هیچ چیز مقدس نیست: اندیشه‌های اقتصادی برای هزاره جدید»^۱ (انتشارات MIT، ۲۰۰۲) با زبانی غیرفنی، اهمیت حقوق مالکیت و بازارهای آزاد را برای رسیدن به رشد اقتصادی و سطح بالای زندگی توضیح می‌دهد. او به تازگی نگارش کتابی جدید در سطح اقتصاد کلان میانه با عنوان «اقتصاد کلان: رویکردی جدید» را به پایان رسانده است که توسط انتشارات تامسون لرنینگ منتشر می‌شود. مقالات وی در هفته‌نامه بیزینس ویک و روزنامه وال استریت ژورنال، تحلیل‌های قابل فهم عامه در طیف وسیعی از موضوعات جاری اقتصادی ارائه می‌کند.



۱- کتاب فوق با مشخصات زیر به زبان فارسی ترجمه شده است:

رابرت بارو (۱۳۸۴)، «هیچ چیز مقدس نیست: عقاید اقتصادی در هزاره جدید»، شهرزاد خوانساری (مترجم)، مهری دوستی (ویراستار)، سیدصفدر حسینی (زیرنظر)، نشر پایگان.

مایکل پارکین درباره کارهای رابرت بارو و پیشرفت‌هایی که اقتصاددانان از زمان کتاب ثروت ملل آدام اسمیت کرده‌اند با وی گفت و گو می‌کند.

پروفسور بارو، نخستین مدرک دانشگاهی شما در رشته فیزیک بود. چرا زمانی که به دوره تسهیلات تکمیلی رفتید به اقتصاد تغییر رشته دادید؟

برای من، اقتصاد ترکیبی ایده‌آل از تحلیل فنی با کاربردهایی به مسایل و سیاستهای اجتماعی ارائه می‌کرد. تحصیل در رشته فیزیک و یا درست‌تر بگویم ریاضیات، پیش‌زمینه قوی برای تئوری اقتصادی و اقتصادسنجی فراهم ساخت، اما در سال‌های آخر تحصیل بود که احساس کردم بینش‌های اقتصادی خوبی کسب نمودم. روی هم‌رفته، انتقال از فیزیک به اقتصاد برای من نسبتاً آسان بود و هرگز از این تغییر رشته متأسف نشدم (شاید پس از شرکت در کلاس‌های ریچارد فینمن در موسسه فن‌آوری کالیفرنیا این موضوع نیز به من کمک کرد که تشخیص دادم هرگز فیزیکدان نظری برجسته‌ای نخواهم شد.

ابتدا درباره بازارها و انتخاب‌ها در جامعه آزاد صحبت کنیم. مضمون و پیام اصلی کتاب‌های شما درباره این موضوعات حیاتی چیست؟

در بلندمدت، تفکیک اساسی بین اقتصادهای موفق و ناموفق، با توجه به درجه تقویت بازارهای آزاد و فراهم‌ساختن نهادهای کارآمدی است که از حقوق مالکیت و حاکمیت قانون پشتیبانی می‌کنند. این نکته‌ها با توجه به شکست اقتصادهای کمونیستی، مشهودترینشان اتحاد شوروی سابق و چین دوره مائو، در مقایسه با موفقیت‌های جوامع غربی که اتکای بیشتری بر بازارها و انتخاب‌ها داشتند برجستگی خاصی می‌باید، این روزها چین تحقیقا سرمایه‌داری‌ترین کشور در جهان شده است. برای مثال در سفری که به تازگی به چین داشتم، مجسمه‌ای از آدام اسمیت در محوطه دانشکده امور مالی و اقتصاد دانشگاه ساوت وسترن در چنگودا دیدم. تا آنجا که من می‌دانم، در هیچ دانشگاه آمریکا یا کانادا چنین مجسمه‌ای وجود ندارد. بسیاری از پژوهش‌های شما به همان پرسش که آدام اسمیت در عنوان کتاب خود به آن پرداخت تمرکز نموده است.

با توجه به آنچه که اقتصاددانان در دوست سال گذشته کشف کرده‌اند، گمانه‌زنی‌های آدام اسمیت درباره رشد اقتصادی، امروزه چگونه به نظر می‌رسد؟ برخی مسایل کلیدی که ما امروز می‌دانیم و آدام اسمیت نمی‌دانست کدام‌ها هستند؟

بحث اسمیت درباره منبع ثروت ملل، در پژوهش‌های مدرن اغلب به این صورت تغییر یافته است که عوامل تعیین‌کننده نرخ رشد اقتصادی بلندمدت چیستند. البته برای اینکه یک اقتصاد ثروتمند بشود، باید بتواند رشد اقتصادی قوی در طی یک دوره طولانی را حفظ نماید. از دهه ۱۹۹۰ به بعد پیشرفت‌های بسیاری در حصول درک تجربی از عوامل تعیین‌کننده رشد اقتصادی بدست آمده است. هیچ «عصای جادویی» برای رسیدن به رشد اقتصادی وجود ندارد اما شماری سیاست‌ها، نهادها و ویژگی‌های ملی مطلوب و مساعد وجود دارد که شناسایی گردیده‌اند.

برای مثال، رشد اقتصادی از طریق حاکمیت قوی قانون، سطوح بالای سرمایه انسانی به شکل آموزش و سلامت، سطوح پایین مخارج غیر موکد دولتی (و مالیات‌های مرتبط با آنها) باز بودن بین‌المللی، نرخ پایین باروری، و ثبات اقتصاد کلان (شامل تورم اندک و باثبات). با توجه به اینها و سایر عوامل، رشد معمولاً بالاتر خواهد بود اگر کشوری از حالت فقیر شروع کند، یعنی همگرایی داریم به این معنا که فقیرترها با نرخ رشد سریع‌تری از ثروتمندان حرکت می‌کنند که به صورت شرطی برقرار است، وقتی انواع سیاست‌ها و ویژگی‌های ملی را ثابت نگه داریم. اما همگرایی به صورت مطلق برقرار نیست چون فقیرترین کشورها معمولاً بدترین سیاست‌ها و خصیصه‌ها را دارند (و همین نکته توضیح می‌دهد چرا آنها فقیر هستند)

آیا کشورهای ثروتمند می‌توانند کاری کنند تا به کشورهای فقیر کمک کند سریع‌تر رشد نمایند؟ یا اینکه رشد اقتصادی موفقیت‌آمیز فقط از کمک‌های داخلی بوجود می‌آید؟

رشد اقتصادی عمدتاً از پیشرفت‌های درونی در نهادها و سیاست‌ها و از انباشت داخلی سرمایه انسانی و فیزیکی به دست می‌آید. هیچ شواهدی موجود نیست که کشورهای ثروتمند بتوانند از طریق برنامه‌های رفاهی از قبیل کمک خارجی یا بخشش بدهی‌ها به فقرا کمک کنند. برعکس شواهد بسیاری داریم که چون کیفیت حکمرانی در اکثر کشورهای در حال توسعه در سطح پایینی است، کمک خارجی عمدتاً به سمت افزایش مخارج دولتی غیرموکد و گسترش فساد مالی می‌رود.

در روزهای بد گذشته، کشورهای ثروتمند، حکمرانی را نیز برای کشورهای فقیر فراهم می‌کردند (اگر چه نه با هدف خدمت به حکمراننده شده‌ها). اما هیچ کس نمی‌خواهد به عصر استعمارگری برگردد.

چگونه تجارت بین‌الملل بر رشد اقتصادی تأثیر می‌گذارد؟ آیا کشورهای ثروتمند می‌توانند با باز کردن بازارهای داخلی خود بر روی صادرات کشورهای فقیر به آنها کمک کنند؟ یا اینکه فقط کافی است تا کشورهای فقیر درهای اقتصاد خود را بر روی تجارت آزاد باز کنند همان کاری که هنگ‌کنگ انجام داد؟

کشورهای ثروتمند می‌توانستند کمک بسیاری به توسعه اقتصادی کنند اگر اقتصادهای خود را به میزان بیشتری بر روی کالاها و خدمات، فن آوری و معاملات مالی باز می‌کردند. سیاست حمایت‌رایانه، شاخص‌ترینش در کشاورزی و منسوجات، به زیان کشورهای در حال توسعه و نیز مصرف‌کنندگان کشورهای ثروتمند است.

سیاست‌های دولت بوش، بسته مخلوطی در این زمینه بود. جنبه‌های منفی آن حمایت‌گرایی برای فولاد، کشاورزی، و الوار هم چنین تهدیدهای حمایت‌گران کلیه کالاهای چینی خصوصاً منسوجات بود. البته در زمینه حمایت‌گران، اروپای غربی حتی بدتر از ایالات متحده است.

در اکثر سال‌های دهه ۱۹۹۰ و ابتدای دهه ۲۰۰۰، تورم در ایالات متحده فروکش نمود. آیا تورم مشکلی مربوط به گذشته است یا هنوز هم باید درباره آمدن آن نگران باشیم؟

من خوش‌بین هستم که مقامات پولی ایالات متحده و بسیاری از کشورهای دیگر خود را متعهد به ثبات قیمت کرده‌اند و آموخته‌اند که تورم بالا به رشد اقتصادی بیشتر کمکی نمی‌کند. بانک‌های مرکزی نیز به نظر می‌رسد که چیزهای زیادی درباره ساز و کار رسیدن به ثبات قیمت‌ها آموخته‌اند. انتصاب بن برنانکه به ریاست فدرال رزرو یک حرکت عالی بوده، من فکر می‌کنم او ایالات متحده را با گذشت زمان به سمت یک رژیم رسمی تر هدفگذاری تورم سوق خواهد داد و این ایده خوبی خواهد بود.

برخی از کارهای جدید شما در تعامل دین و عملکرد اقتصادی بوده است. آیا دین بر اقتصاد تأثیر می‌گذارد؟ یا اینکه عملکرد اقتصادی بر دین تأثیر می‌گذارد.

همکار پژوهشی من (که همسر من نیز هست) ریچل مک‌لیری^۱ و من متوجه شدیم که هر دو جهت علیت مهم هستند. توسعه اقتصادی باعث کاهش یافتن میزان مشارکت دینی و باورهای دینی می‌شود اگر چه این اثر قوی نیست و ایالات متحده یک استثناء برای این الگوی متداول است. یارانه دادن به دین رسمی و سازمان‌یافته از طریق تشکیلات دین حکومتی باعث افزایش میزان مشارکت در مراسم دینی می‌شود اما برخی از قالب‌های قانونمند و ضابطه‌مند کردن بازار دین، باعث کاهش در مشارکت می‌گردد. باورهای دینی مربوط به زندگی پس از مرگ به خصوص باور به جهنم و بهشت - باعث تقویت رشد اقتصادی می‌شوند (نتیجه‌ای که یادآور نظریه پردازی جامعه‌شناس آلمانی ماکس وبر در این زمینه است). اما با ثابت گرفتن باورها، مشارکت بیشتر در دین رسمی، ظاهراً باعث کاهش رشد اقتصادی می‌شود. من فکر می‌کنم منفی بودن این اثر آخری به علت نیاز به وقت و سایر منابع محدود اقتصادی است که باید در مراسم دینی صرف شود.

در اقتصاد کلان امروزی چه نقش و سهمی از کینز هنوز باقی می‌ماند؟

احتمالاً اقتصاد کینزین بیشترین نفوذ را امروز در تحلیل‌هایی دارد که بر اثرات واقعی سیاست پولی تأکید می‌ورزند - چه به عنوان منشأ نوسانات اقتصادی یا به عنوان روش‌هایی برای هموار ساختن چرخه کسب و کار. این وضعیت عجیب به نظر می‌رسد چون خود کینز تکانه‌های پولی را به عنوان منبع نوسانات، بی‌اهمیت می‌دانست. او بر افراط‌گری اقتصاد خصوصی تأکید می‌ورزید - شامل اثرات تشدیدکننده ضریب فزاینده و حساسیت سرمایه‌گذاری به تغییر انتظارات - و نقش بالقوه مفید خنثی‌سازی سیاست‌های مالی دولت. از جنبه تجربی، به نظر می‌رسد که ضریب فزاینده فقط در ذهن کینز وجود داشته است.

چه توصیه‌ای به دانشجویی که تازه شروع به خواندن رشته اقتصاد کرده است دارید؟ آیا موضوع خوبی است تا مدرک کارشناسی بگیریم؟ اگر اینطور است به چه موضوعات دیگری برای مطالعه در کنار اقتصاد تأکید می‌ورزید؟ یا آیا مسیری که شما دنبال کردید، با فیزیک (یا شاید ریاضیات) شروع کنیم و سپس در مقاطع بالاتر به اقتصاد بیاییم اثر بخش تر است؟

اقتصاد حوزه‌ای عالی برای دانشجوی کارشناسی است تا پس از آن تصمیم بگیرد اقتصاددان شود یا - با احتمال بیشتر - به سایر حوزه‌ها مثلاً بازرگانی یا حقوق برود. اقتصاددانان چارچوب یا روش‌شناسی یافته‌اند که علم اقتصاد را هسته علوم اجتماعی می‌سازد و اثراتش در حد بسیار زیادی در سایر حوزه‌ها از قبیل علوم سیاسی، حقوق و تاریخ احساس می‌شود. این روزها، از استدلال‌ها و منطق اقتصادی برای بررسی طیف گسترده‌ای از موضوعات اجتماعی شامل ازدواج و باروری، جنایت، دموکراسی و ساختار حقوقی بکار می‌رود. به عنوان مثالی دیگر، من در حال حاضر در پروژه‌های مشارکت دارم که ملتزم تعامل‌های بین اقتصاد و دین است (برای اطلاعات بیشتر می‌توانید به آدرس زیر مراجعه کنید)¹ این کار به بخش‌های گوناگون تقسیم می‌شود شامل اینکه چگونه توسعه اقتصادی و سیاست‌های دولت بر مذهبی بودن جامعه تأثیر می‌گذارد و اینکه چگونه باورهای دینی و مشارکت در مراسم دینی، بر برون‌دادهای اقتصادی و سیاسی تأثیر می‌گذارد. بنابراین شاید در آینده، علم اقتصاد برای مطالعات مربوط به دین‌شناسی، ابزار بسیار مهمی گردد. تردیدی نیست بسیاری از اقتصاددانان (شامل خود من) تمایلات امپریالیستی اقتصادی داریم، اما علت این است که اقتصاددانان محصولات عظیمی برای عرضه به بازار دارند. اگر بخواهم موضوعات تکمیلی دیگر برای مطالعه نام ببرم احتمالاً با ارزش‌ترین آنها ریاضیات است، که بسیاری از ابزارهای مفید برای انجام تحقیقات نظری و تجربی را فراهم می‌سازد.

1 - www.wcfia.harvard.edu/religion